

انسان‌شناسی از منظر یاسپرس و فاضل نراقی

نجمه احمدآبادی آرانی*

محسن فرمهینی فراهانی☆

(تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۳۰، تاریخ تأیید: ۹۱/۹/۸)

چکیده

بررسی انسان‌شناسی بر مبنای ایدئولوژی و باورهای تاریخی، ضمن تحلیل و یا تطبیق آن با سایر دیدگاه‌ها و مکاتب، تجربه‌ای مفید در راستای دستیابی به الگوی مناسب، بالنده و پیشرفته مبتنی بر باورهای تربیتی یک جامعه است. از این رو نوشتار حاضر با هدف بررسی تطبیقی انسان‌شناسی کارل یاسپرس (شارح و مفسر اگزیستانسیالیسم) و مقایسه آن با دیدگاه‌های فاضل نراقی (دانشمند ایرانی و اسلامی) به تحقیق در این زمینه پرداخته است. برای نیل به اهداف تحقیق، از روش تطبیقی و تحلیل اسناد به منظور جمع‌آوری، توصیف و مقایسه داده‌ها استفاده شده است. پس از بررسی و مقایسه آرای این دو اندیشمند بر اساس مبانی و سیر تاریخی نتایج پژوهش بیانگر آن است که یاسپرس و فاضل نراقی گرچه به دو منظومه فکری متفاوت تعلق دارند ولی هر دو بر ضرورت شناخت انسان تأکید و به وجود هسته‌ای مرکزی به نام نفس اشاره دارند و نقش اختیار و انتخاب انسان را به عنوان عاملی مهم در ساختن و تعیین انسان و مرگ را به عنوان مهم‌ترین پارادوکس‌های زندگی تلقی می‌کنند. در دیدگاه یاسپرس حذف ارزش‌های اخلاقی، تقدم وجود بر ماهیت انسان، خودمحوری و فردیت‌گرایی و مسئولیت در برابر خود؛ اما در نظریات ملا احمد نراقی (فاضل نراقی) اخلاق مبنای اساسی تربیت و مایه کمال و سعادت انسان، توجه به فرد در بطن جامعه (انسان موجودی اجتماعی) و محدوده آزادی و مسئولیت در برابر (خدا و خود و جامعه) از جمله مهم‌ترین مغایرت‌های انسان‌شناسی یاسپرس و فاضل نراقی است.

najmeh.ahmadabadi@gmail.com

* کارشناس ارشد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شاهد
☆ استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه شاهد

مجله انسان‌شناسی، سال دهم، شماره ۱۶، ۱۳۹۱، ص. ۱۳-۲۸

واژه‌های کلیدی: انسان، یاسپرس، فاضل نراقی، روح، اختیار، انتخاب

مقدمه

مسئله معرفت انسان به ذات خود یکی از عمده‌ترین مسائل فکری تاریخ است که همیشه ذهن و اندیشه آدمی را به خود مشغول کرده است. هر فلسفه‌ای در تاریخ قسمت عمده‌ای از نظریات خود را صرف این کرده است تا در برابر این پرسش بزرگ که متوجه حقیقت و طبیعت انسانی است پاسی بگذارد و با این وجود هنوز پس از قرن‌ها این مسئله بی‌جواب مانده است (حمید، ۱۳۴۳).

شناخت انسان و مطالعه ابعاد مختلف او همواره در کانون توجه فلاسفه تعلیم و تربیت قرار داشته است. زیرا از یک سو چگونگی معنا و هدف زندگی انسان تعیین‌کننده مسیر تربیتی او است و از سوی دیگر، کشف اصول تعلیم و تربیت مستلزم بررسی دقیق جنبه‌های مختلف حیات انسان است (شریعتمداری، ۱۳۷۶: ۲۳).

از این‌رو شناخت انسان و تحلیل رفتار او از دیدگاه‌های گوناگون مورد توجه صاحبان فکر و اندیشه بوده است. هر یک از متفکران بنا بر مشرب فکری خود که گرایش به فلسفه و حکمت و یا عرفان و دین داشته‌اند به گونه‌ای انسان و جلوه‌های اندیشه و اخلاق و رفتار او را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و شیوه‌هایی را برای سوق دادن آدمی به سعادت به کار گرفته‌اند. (گلستانی، ۱۳۸۶). مباحث نفس و انسان‌شناسی یکی از مباحث اساسی فلسفه است که به صورت رسمی، از زمان سقراط با این جمله که بر سر در پرستشگاه آپلن نوشته شده بود، آغاز گردید که در این جهان هیچ چیز تازگی ندارد «تو خود را بشناس» در نتیجه انسان‌شناسی موضوع اصلی فلسفه قرار گرفت (خراسانی، ۱۳۵۲: ۵۲).

گرچه موضوع انسان در تفکر فلسفی سابقه‌ای بلند دارد ولی به قول کاسیرر در هیچ برهه‌ای از تاریخ، آدمی تا به این حد از خود اطلاع نداشته و با این وجود از خود بیگانه و با خود ناآشنا نبوده است. از این‌رو ضرورت تأمل بر انسان و معرفی او در منظومه‌های فلسفی پیش از هر عصر و دوره دیگری رخ می‌نماید (کرمی، ۱۳۸۲: ۸۹).

عنوان این بررسی، دیباچه‌ای مختصر بر تعریف انسان از نگاه این دو فیلسوف است که طبعاً باید در پرتو نظام فکری هر یک و ذیل ادبیات و زبان خاص آن‌ها بازخوانی و مقایسه شود که در فلسفه غرب در گرایش اگزیستانسیالیسم با قرائت کارل یاسپرس^۱ و در فلسفه اسلامی در شاخه

1. Karl Jaspers

اخلاق از دیدگاه ملا احمد نراقی (فاضل نراقی) به عنوان یکی از چهره‌های ممتاز در تمدن اسلامی و فرهنگ ایرانی، دو سنتی است که در این مقاله حول محور انسان با هم دیده شده‌اند. برخی پژوهش‌های داخلی در راستای پژوهش حاضر عبارتند از: کرمی (۱۳۸۲) با عنوان «تعریف و تشخیص انسان از نگاه ملاصدرا و کارل یاسپرس»، حسنی (۱۳۸۸) با عنوان «مروری بر زندگی، آثار و آرای تربیتی ملا احمد نراقی»، اترک (۱۳۸۸) با عنوان «پلورالیزم هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در فلسفه کارل یاسپرس»، جمالی (۱۳۸۸) با عنوان «تحلیل و تبیین آرای تربیتی ملا احمد نراقی و مقایسه آن با جان دیویی»، رامین (۱۳۸۹) با عنوان «اختیار انسان از منظر صدرا، یاسپرس» را می‌توان اشاره کرد.

از آن‌جا که تاکنون پژوهش‌های جامعی در ارتباط با بررسی تطبیقی دیدگاه‌های یاسپرس (اگزیستانسیالیسم) و فاضل نراقی (اسلامی) صورت نگرفته است هدف از تحریر این مقاله آن است تا ببینیم «مسئله انسان» در سیر تاریخی از لحاظ فلسفه‌های بزرگ به چه نحو مورد گفت‌وگو و تبادل نظر قرار گرفته است.

روش پژوهش

برای نیل به هدف تحقیق یعنی بررسی تطبیقی انسان‌شناسی از دیدگاه یاسپرس و فاضل نراقی، از روش تحلیل تطبیقی استفاده شده است. روشی که در آن شباهت‌ها و تفاوت‌های گزاره‌ها و مفهومی‌ها با هم مقایسه می‌شود (Given, 2008). بخش اصلی تحلیل تطبیقی، تحلیل تطبیقی پیوسته^۱ خوانده شده و آمده است: «در فرایند تحلیل تطبیقی پیوسته، بخشی از داده‌ها همچون یک مفهوم یا یک گزاره، با دیگر مفهومی‌ها یا گزاره‌ها، مقایسه می‌شود تا شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها آشکار شود و با جداسازی و مقایسه پیوسته مفهومی‌ها و گزاره‌ها، امکان گسترش الگوی مفهومی مهیا می‌شود که نشان‌دهنده رابطه‌های گوناگون میان مفهومی‌ها یا گزاره‌ها است (Haggerson, 1991). در این پژوهش سعی بر آن شده از منابع دست اول (کوره راه خرد یاسپرس و معراج‌السعادة نراقی) و منابع دست دوم شامل (کتاب معتبر، پژوهش‌ها و تحقیقات مرتبط با موضوع تحقیق، نشریات و سایت‌های اینترنتی) استفاده شود. همچنین با تجزیه و تحلیل اندیشه‌های آن‌ها درباره انسان، از روش استنتاج مبتنی بر تحلیل مفاهیم و مستن^۲ نیز استفاده شده است.

1. Constant Comparative Analysis

2. Conceptualization

سؤال‌های پژوهش

۱. انسان و ابعاد وجودی آن از دیدگاه یاسپرس چیست؟
۲. جایگاه انسان از دیدگاه ملا احمد نراقی چیست؟
۳. تفاوت دیدگاه یاسپرس و ملا احمد نراقی در حوزه مطالعات انسان‌شناسی چیست؟

انسان و ابعاد وجودی آن از دیدگاه یاسپرس

کسارل یاسپرس از بزرگترین مستفکران آگزیستانسیالیسم است که از آراء و نظریات خاصی برخوردار است. مسئله انسان و سرنوشت او، محور تفکر و اندیشه او قرار دارد (نصری، ۱۳۷۵: ۱۱). یاسپرس خود، سقراط، عیسی، کنفوسیوس و بودا را از چهره‌های بزرگ تاریخ انسان می‌داند و وجه مشترک جملگی را تحقق و تحصیل وجودی انسان می‌شمارد (غیاثی کرمانی، ۱۳۷۵: ۲۴۵). شاید بتوان سرمنشأ دیدگاه فلاسفه پست‌مدرن به انسان را متأثر از دیدگاه مارتین هایدگر (۱۸۸۹ - ۱۹۷۶ م) دانست، زیرا او برای نخستین بار چرخشی در پرسش‌های انسان‌شناختی ایجاد کرد و انسان را یگانه باشنده‌ای دانست که روی زمین درباره هستی به پرسشگری می‌پردازد (احمدی، ۱۳۸۲: ۲۵۰).

یاسپرس علاوه بر اندیشمندان سلف و بیش از همه آن‌ها، مدیون کی‌یرکگارد^۱ است. مفاهیم متعدد و فراوانی در اندیشه یاسپرس وجود دارد که مستقیم یا غیرمستقیم از کی‌یرکگارد آمده و یا از آن متأثر شده است. کی‌یرکگارد شیدای مسیحیت ناب است. هوسرل و پدیدارشناسی او نیز مؤنه بخش دیگری از تفکر یاسپرس را به عهده دارند تا جایی که یاسپرس از قبول ذات و ماهیت برای انسان سرباز می‌زند و او را به بروزاتش تقلیل می‌دهد (کریمی، ۱۳۸۲: ۹۳).

یاسپرس تصویر فیلسوفی است که بنا بر موقعیت تاریخی آغاز قرن بیستم نسبت به انسان و آزادی و توانمندی او و همچنین خطراتی که او را تهدید می‌کند نگرش خاصی دارد. نخستین نکته قابل تأکید در نظام فکری یاسپرس، اهمیت انسان و ضرورت شناخت اوست. در فلسفه یاسپرس حرکت فلسفی از توجه به انسان و شناخت او آغاز می‌شود. اساساً از نظر او تنها روزنه شناخت‌پذیر در مباحث فلسفی، وجود^۲ انسان است که می‌تواند به خود آگاه شود و از خود بیرون بایستد و با غیر خود ارتباط برقرار کند. او معتقد است شناخت انسان به صورت روشمند، دایره شناخت و کم و کیف شناسایی آدمی را معلوم می‌سازد و اساساً با محوریت شناخت

1. Kierkegaard

2. Existence

انسان، کار و تفکر فلسفی ممکن می‌شود و علت این اهتمام آن است که انسان و وجود انسانی تنها دستاویز تلاش فلسفی است و این تنها انسان است که در میان همه هست‌ها^۱ وجود دارد (یاسپرس، ۱۳۷۸). او با استناد به یافته‌های پیشینیان این نحله و بهره‌برداری از دستاوردهای کی‌یرگگارد، هگل، کانت، نیچه و ماکس وبر و با محور قرار دادن انسان در همان مسیر سنتی اگزیستانسیالیسم به ترکیب مجدد اندیشه‌های اساسی این مکتب دست زده است. یاسپرس در تشریح معنای انسان، از روش‌های اومانستی یا مارکسیستی و نظایر آن و حتی شیوه متداول در فهم معارف دینی در مسیحیت تن می‌زند و در مقابل از شیوه پدیدارشناسی سود جست و با این روش به سراغ واقعیت انسان رفته و تلاش کرده با وجود انسانی، همان‌گونه که خودش را می‌نماید مواجه شود (1969).

او اصل و عصاره انسان را Existents می‌داند. از نظر یاسپرس Existents همان است که در فلسفه، نفس یا روان نامیده می‌شود و بارها به گونه‌ای از هسته مرکزی در انسان سخن می‌گوید که دست هیچ دانشی بدان نمی‌رسد و آن چیزی است که نفس، ذهن، روح، روان و عمق خویشتن خوانده می‌شوند. از نظر یاسپرس وجوه مختلف وجود انسان با هم در ارتباط هستند و ترکیب‌شان اعتباری و غیرحقیقی نیست. از جمله دازاین^۲ (وجود تجربی)، آگاهی کلی^۳، ذهن^۴، نفس^۵ و وجوه مختلف انسان از نظر اوست. دازاین یا وجود تجربی شأنی از انسان است که در جهان و در قالب زمان و مکان تحقق می‌یابد (بلاکهام، ۱۳۷۵).

به نظر او در این مرتبه انسان از خودش به عنوان موجودی که به وسیله متعالی داده شده است آگاه می‌شود که علاوه بر گشودگی و رو به جلو بودن و از خود برآمدن و فراتر شدن که در من انسانی نهفته است تضادها و تعارضاتی را نیز می‌بیند که میسر شدن و تحقق آدمی را شگفت‌آورتر و غیر قابل پیش‌بینی می‌سازد؛ امکان و پدیدگی عقلانیت و عدم عقلانیت، مسئولیت و عجز تفرد و گرایش به اجتماع، دلهره و امید، همه از سنخ بی‌نظمی‌هایی است که من انسان در معرض آن قرار دارد (Macquarrie, 1990).

یاسپرس با تأمل پدیدارشناسانه بر این حقیقت محوری در یافته، این گوهر وجود است که به انسان داده شده تا در مقابل امکانات متفاوت هستی قرار گیرد و «نفس یا من انسان» یک طبیعت پیش‌ساخته یا گروهی از صفات معین نیست بلکه استعدادی است که بایستی بالفعل و محقق شود (کر می، ۱۳۸۲).

1. Beings

2. Dasain

3. Consciousness at Large

4. Spirit

5. Existence

از نظر یاسپرس (1967) نفس، عمق خویشتن ما و اصل و منشأ حیات معنوی و اخلاقی در ماست. به عبارت دیگر، این فعلیت خود بودن که بر مبنای آزادی و صداقت عمل می‌کند و در مرتبه‌ای متفاوت از حیات تجربی تحقق دارد محور فلسفه یاسپرس است و این ژرف‌ترین نقطه خویشتن است که چون شناسنده است هرگز ممکن نیست شناختنی و مورد شناسایی قرار بگیرد و چون آزاد است شکل‌دهنده سرنوشت خویش است و مسئولیت اعمال خود را می‌پذیرد. لذا «نفس» هستی اصیلی است که با خودش و با متعالی مرتبط است.

به نظر یاسپرس به دو صورت می‌توان از انسان شناخت حاصل کرد؛ گاه می‌توان انسان را به صورت موضوعی برای شناسایی و ابژه‌ای برای تحقیق در نظر گرفت مانند مردم‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... این بخش از معرفت انسان تنها فهم جهتی از جهات وجودی اوست و نمی‌تواند نمایی از تمامیت انسان را به دست آورد و گونه دیگری از شناخت انسان نیز وجود دارد که او را ابژه نمی‌کند بلکه راه بردن به حقایق نظیر نفس و خدا که انسان را به خارج از فضای اشیای این جهانی ارجاع می‌دهد و شیوه فهم این قسم از حقایق، علم حصولی متداول و عینی‌ساز نیست؛ بلکه روشی است که یاسپرس از آن به «روشگری وجودی یا اشراق وجود» یاد می‌کند (یاسپرس، ۱۳۷۸: ۶۳). بنابراین او شناخت انسان را با دانش متعارف ناممکن می‌داند و معتقد است در آدمی چیزی وجود دارد که عین آزادی است و مطلقاً در دسترس معرفت عینی قرار نمی‌گیرد.

یاسپرس (1967) حقیقت انسان را علاوه بر ناشناس بودن و برخورداری از امکان استقبالی که او را همواره وجودی بالقوه و گشوده بر امکانات نامتناهی ساخته دارای خصلت انتخاب و تصمیم می‌داند که ویژگی امکانی بودن او را تکمیل می‌کند. پس انسان باشنده‌ای نیست که به تدریج بتوان شناخت جامع و مانع از او حاصل کرد بلکه موجودی استثنایی است؛ زیرا از آزادی یا اختیار بهره‌مند است و وقتی آزاد باشد تمام برداشت‌های قطعی از وی باطل می‌شود لذا نمی‌توان بسان یکی از اعیان او را شناخت و توصیف کرد (کرمی، ۱۳۸۲). یاسپرس اذعان می‌کند «اراده عبارت است از رابطه با خود و یک خودآگاهی که در آن من به رفتار فعال خودم تعلق دارم نه به مذاقه تفکرانگیزم و این من به صورت مطلق و کامل وجود ندارد بلکه به صورت خودآفرین است» (نصری، ۱۳۷۵: ۱۹۸). بنابراین از نظر او، من با انتخابم از آزادی اصیلم آگاه می‌شوم زیرا تنها با انتخاب است که من خودم را به عنوان حقیقی‌ام می‌شناسم و در این انتخاب است که به‌طور تاریخی و فردی برای خودم و هستی‌های دیگر آشکار می‌شوم (همان: ۲۰۳).

یاسپرس خرد انسان را تنها در سطح زندگانی عملی و مفهوم‌ها محدود نمی‌کند بلکه در

جست‌وجوی بی‌پایان، مطلق و کل در برگیرنده است. سروکار یاسپرس با خردی است که واقعیت و شور خود را از هستی اصیل انسان می‌گیرد و اگر جز این باشد نتیجه خردورزی به صورت اندیشیدنی کلی درخواهد آمد. اندیشیدنی که به هر موضوعی خواهد پرداخت بی‌آن‌که بتواند به ژرفای هیچ یک از آن‌ها راه برد؛ از این‌روست که یاسپرس بر این نکته تأکید می‌ورزد که خرد و هستی چون دو قطب اصیل انسانیت هستند؛ دو قطبی که رویاروی هم و نیز شرط تحول یکدیگرند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۵۹).

از نظر یاسپرس مرگ یکی از مهم‌ترین پارادوکس‌های زندگی انسان است. به نظر او مرگ از خود زندگی است و از پیش‌فرض‌های یقینی آن به حساب می‌آید. منتها وسعت نفس آدمی به قدری است که می‌تواند با مرگ کنار آید و جاودانگی را پس از آن تجربه کند. آدمی با مرگ حیثیت تجربی خود را پشت سر می‌گذارد ولی پس از این مرحله، جاودانگی و ابدیت در انتظار من انسانی است که زندگی آگاهانه را معنادار و هدفمند می‌سازد (نصری، ۱۳۷۵: ۱۴).

بنابراین از نظر یاسپرس، انسان محور همه مسائل فلسفی است و در تحلیل نهایی انسان‌شناسی او موارد زیر قابل بحث و بررسی است:

۱. دازاین یا وجود تجربی: انسان در این مرتبه به عنوان موجودی که در زمان و مکان و در میان سایر اشیا مطرح می‌شود و به عنوان فردی معین و جزئی عرضه می‌شود که در جهان واقع شده است و به عنوان یک عین یا ابژه مورد مطالعه علوم قرار می‌گیرد.
۲. نفس (روح): در این مرتبه روح انسان حقیقت چیزی است که تمامیت را ایجاد می‌کند و انسان سعی می‌کند تا میان امور مختلف وحدت را برقرار سازد.
۳. اخلاق و شیوه زندگی: این‌که انسان چه باید بکند مسئله‌ای است که یاسپرس به تبع سایر متفکران اگزیستانسیالیسم پیرامون آن سخن گفته است. یاسپرس اصول ثابت اخلاقی را در نظر نمی‌گیرد ولی انسان را ملزم به پیروی از تعالیم روشنگری و زندگی در امر نامشروط و بهره‌گیری از تفکر فلسفی می‌داند.
۴. انتخاب: انسان موجودی است انتخابگر که با انتخاب‌های خویش سرنوشت خویش را قلم می‌زند و انتخاب، سازنده انسان است.
۵. آزادی: اختیار و آزادی را منبع ارزش‌ها معرفی می‌کند و معتقد است که هدف آزادی چیزی جز خود آزادی نیست.
۶. عقل: خرد و هستی چون دو قطب بودن انسانند؛ دو قطبی که رویاروی هم و نیز شرط تحول یکدیگرند.

جدول شماره ۱. بررسی ابعاد وجودی انسان از دیدگاه یاسپرس

با عنایت به مباحث ذکر شده؛ تفرد و تنهایی انسان، پدیدارشناسی و حیثیت التفاتی هدفداری در آن، اصل آزادی و اختیار و نقش انتخاب و تصمیم در ساختن و تعیین انسان، حذف ارزش‌های اخلاقی، انکار اصل علیت در جهان انسانی و گزاف بودن جهان، اصالت بخشیدن به صفات منفی از جمله ناامیدی، دلشوره، اضطراب و طرح موقعیت‌های مرزی ارتباط و نقش آن در خروج انسان از ابهام، جملگی از مقدماتی هستند که یاسپرس بنای انسان را با آن‌ها گذاشته است.

جایگاه انسان از دیدگاه فاضل نراقی

انسان موضوع تربیت است و هر نظام تربیتی به ناچار بایست دیدگاه خود را نسبت به انسان و خصوصیاتش مشخص نماید و هر تعریفی از انسان داده شود مستقیماً روی شیوه‌ها و نگرش‌های تربیتی او اثر می‌گذارد. در این میان متفکران اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارند. این‌ها به دلیل بهره‌گیری از چشمه زلال وحی و تعالیم آسمانی قرآن مجید از یک سو و بهره‌گیری از آرای فلاسفه پیشین — که اعتبار و سندیت آن‌ها به ثبوت رسیده به تبیین نفس و روح آدمی پرداخته و انگیزه‌ها و محرکات رفتار انسان را از درون و بیرون بررسی کرده‌اند. یکی از چهره‌های ممتاز در تمدن اسلامی و فرهنگ ایرانی ملا احمد نراقی (فاضل نراقی) (۱۱۸۵-۱۲۴۵ ه. ق) است. فاضل نراقی در صفحات نخستین کتاب *معراج السعاده* دیدگاه خود را درباره انسان به اجمال بیان داشته است. او مانند تمامی فلاسفه اسلامی آدمی را متشکل از دو جوهر می‌داند که عبارتند از جوهر روح و جوهر جسم و در این باره می‌نویسد:

«هر کسی را از دو چیز آفریده‌اند. یکی این بدن ظاهر، که آن را تن می‌گویند و مرکب است از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی و غیر این‌ها... و دیگر نفس است که آن را روح و جان و عقل و دل نیز می‌گویند و بدان که شناختن حقیقت بدن امری است سهل و آسان؛ زیرا [چنان‌که] دانستی که آن از جنس مادیات است و شناختن حقایق مادیات چندان صعوبتی ندارد اما شناخت روح و روان بسی دشوارتر است... به‌راستی بدن انسان مادی و فناپذیر است ولی روح انسان جاودانی است به همین خاطر اگر این روح با اخلاق خوب آراسته و تربیت شود در سعادت ابدی از نعمت‌های الهی بهره‌مند می‌گردد و اگر خود را آلوده به پلیدی‌ها نماید در عذاب همیشگی همچنان غوطه‌ور خواهد شد» (نراقی، ۱۳۸۸: ۱۰).

ای نقد اصل و فرع ندانم چه گوهری
 کز آسمان تو برتر و از خاک کمتری

فاضل نراقی پایه‌ی اساسی تربیت اخلاقی را انسان‌شناسی دانسته از این رو به شناخت درست انسان به منزله‌ی موجودی مرکب از روح و بدن، اصالت روح مجرد، رابطه‌ی متقابل جسم و جان و بقای روح پس از مرگ تکیه می‌کند (عاشوری لنگرودی، ۱۳۸۱). او در این زمینه معتقد است جاودانگی روح می‌تواند آثار تربیت اخلاقی را به همراه داشته باشد و توجیه‌گر آن باشد که صفات و رفتار انسان با روح او آمیخته می‌شود و با آن در قیامت محشور می‌گردد (بهشتی و همکاران، ۱۳۸۶) بنابراین نراقی رابطه‌ی بین نفس و بدن را رابطه‌ی راکب و مرکوب و بدن را امری عاریتی معرفی کرده است.

با توجه به این‌که ملا احمد نراقی به تشریح و توصیف ابعاد شناختی و اخلاقی انسان توجه دارد و تلاش می‌کند با ترسیم یک وجود متشکل از صفات و نیروها به عنوان عوامل انگیزنده و یا بازدارنده در فرایند معرفت و تربیت، انسان را قهرمان مبارزه در میدان تأثیر و تأثرات که باید نقش انتخابگری آگاه و عاملی قوی و با اراده باشد را نشان می‌دهد.

با عنایت به این‌که یکی از مسائل مورد توجه علما و فلاسفه و در پی آن فلاسفه‌ی تعلیم و تربیت، مسئله‌ی طبیعت آدمی است و سؤال این است که طبیعت و نهاد آدمی هنگام تولد ذاتاً دارای چه رنگ و صبغه‌ای است آیا او ذاتاً شرور است و یا ذاتاً به خیر مایل است و نهادش نیک است و یا این‌که طبیعت او خنثی است؟

در این زمینه نراقی در مقدمه‌ی کتاب *معراج السعاده* طبیعت انسان را مرکب از تمایلات خیر و شر ذکر کرده است: «خدا طینت انسان را از ظلمت‌ها و نور تخمیر کرد و انگیزه‌های او را از خیر و شر مرکب ساخت و از مواد متخالف معجونی واحد پدید آورد و قوا و صفات متناقض را در آن جمع نمود» (نراقی، ۱۳۸۸: ۲۱).

وی تأثیر مزاج و استعداد افراد را در اصل خلقت بر ایجاد صفات ویژه بیان کرده و این

تأثیرات را تام و کامل می‌داند و معتقد است افراد در تأثیرپذیری‌ها متفاوت‌اند چنان‌چه برخی از افراد به حسب جبلت‌شان، جدا از عوامل محیطی و اجتماعی و تربیتی دارای صفات ویژه‌ای هستند و رفتارشان حکایت از آن دارد؛ برای مثال برخی با کوچک‌ترین عاملی می‌ترسند یا محزون می‌شوند و با کمترین عامل تعجب می‌خندند و برخی درست برخلاف آنان هستند و عده‌ای نیز مانند انبیا و ائمه با فطرت متعادل و غلبه عقل بر قوای غضب و شهوت به دنیا می‌آیند و عده‌ای با توانایی تجاوز از حد اعتدال پا به عرصه وجود می‌گذارند.

معنای ظاهری این کلام آن است که انسان به هنگام تولد دارای صفاتی ارثی و جبلتی در حد اقتضاست نه این‌که بالفعل دارای صفات و ویژگی‌هایی است که این اقتضائات تحت تأثیر برخی عوامل محیطی فعلیت می‌یابد و صفات و رفتاری بالفعل را نشان می‌دهد (بهشتی و همکاران، ۱۳۸۶) وی در جای دیگر نیز تصریح می‌کند که صفحه وجود انسان در آغاز طفولیت از جمیع صفات و ملکات خالی است مانند صفحه‌ای که هیچ‌گونه نقش و نوشته‌ای ندارد ولی بر اثر عوامل محیطی و تربیتی به تدریج صفات و ملکاتش تحقق می‌یابد. با توجه به این‌که ملکات بر اثر تکرار و استمرار بخشیدن به فعالیت‌های تربیتی پدید می‌آیند تصریح می‌کند چون این تکرار و استحکام بر اثر استمرار در طفولیت صورت نگرفته است، تعلیم و تأدیب اطفال آسان‌تر است و تغییر رفتار کودکان از تغییر در اخلاق و روش‌های تربیتی بزرگسالان آسان‌تر صورت می‌پذیرد (نراقی، ۱۳۸۸: ۱۵). بنابراین او بر این باور است که صفات طبیعی و جبلتی که به هنگام تولد وجود دارد تغییرپذیر است و می‌توان شرور و صفات بد را با عوامل محیطی و تربیتی از بین برد. فاضل نراقی معرفت نفس را هم مقدمه خداشناسی و هم مقدمه خودسازی و تهذیب نفس معرفی می‌کند و در این زمینه می‌فرماید:

بدان که کلید سعادت دو جهانی، شناختن نفس خود است؛ زیرا که شناختن آدمی خویش را اعانت بر شناختن پروردگار خود می‌نماید. چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۱: یعنی به زودی آثار و قدرت کامله خود را در عالم هستی و در وجودشان نشان خواهیم داد تا پروردگار حق برایشان روشن گردد و از حضرت رسول (ص) منقول است «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ: به تحقیق هر که خود را بشناسد پروردگار خود را شناخته است».

از نظر او روشن است هر کس خود را نتواند بشناسد چگونه به شناخت دیگری تواند رسید؟

۱. سوره فصلت آیه ۵۳.

زیرا که هیچ چیز به تو نزدیک‌تر از تو نیست چون خود را نشناسی دیگری را چون شناسی؟

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

دیدگاه روان‌شناسی ملا احمد بسان دیگر علمای اخلاق اسلامی است و معتقد است که نفس دارای چهار قوه است که عبارتند از قوای عقلیه، وهمیه (عملیه)، شهویه، غضبیه (حسنی، ۱۳۸۸: ۵۵) و در کتاب شریف *معراج السعاده* مباحث اخلاقی را بر اساس همین چهار قوه تبویب نموده است و در این باره اذعان می‌کند: «نفس انسان دارای چهار قوه یا نیرو است: قوه عقلانی فرشته‌صفت، قوه غضب درنده‌خو، قوه شهوت حیوانی و قوه وهمی شیطان‌صفت» (نراقی، ۱۳۸۸: ۶۹) و در بیان فواید این قوا می‌فرماید:

۱. قوه عاقله: کار و شأن نیروی عقلانی ادراک حقایق امور و تمیز بین خیر و شر و فرمان دادن به افعال نیک و نهی از صفات زشت است.

۲. قوه غضبیه: نیروی خشم موجب صدور افعال درندگان از قبیل کینه و دشمنی و آزار رساندن به مردم است.

۳. قوه شهویه: از نیروی شهوت جز کارهای حیوانات یعنی شکم‌پرستی و شهوت‌رانی جنسی کاری بر نمی‌آید.

۴. قوه واهمه: کار قوه واهمه (شیطانی) استنباط انواع مکر و حيله و رسیدن به اغراض خود با نیرنگ و فریب است نراقی برای هر یک از این قوا فوایدی را نیز برمی‌شمارد مانند فایده قوه شهویه حفظ و ادامه حیات بدن است که ابزار تحصیل کمال برای نفس است و فایده قوه غضبیه این است که حدت و تندوی قوای شهوانی و شیطانی را در هم شکنند و هنگامی که آن دو بخواهند در شهوات و فریبکاری فرو روند و پافشاری کنند آن‌ها را تحت قهر و غلبه خود درآورد زیرا این دو قوه به‌آسانی نمی‌توانند از عقل اطاعت کنند (نراقی، ۱۳۸۸: ۷۰).

از جمله مسایل انسان‌شناسی که نراقی آن را مبنای تربیتی خویش قرار داده است جنبه نظری و عملی نفس است. وی کمال جنبه نظری را که حکمت نظری نامیده است شامل حقایق موجودات و مراتب آن‌ها و نیل به مطلوب حقیقی و عرفان مقام توحیدی است و کمال جنبه عملی را که حکمت عملی نامیده است مشتمل بر پیراستن نفس از صفات و ویژگی‌های زشت و آراستن به اخلاق مرضی خداوندی می‌داند که این دو جنبه به منزله صورت و ماده مکمل یکدیگرند و تربیت اخلاقی و کمال انسانی بدون یکی از این دو ناممکن است (بهشتی و همکاران، ۱۳۸۶). او عقل نظری و عملی را مبنای تربیتی خود می‌داند و معتقد است عقل نظری عهده‌دار ادراک و راهنمایی به فضایل و رذایل است و عقل عملی اجراکننده و مؤید اشارت‌ها و هدایت‌های عقل نظری است (نراقی، ۱۳۸۸: ۵۷).

نراقی اذعان می‌کند نفس با حرکت استکمالی خویش به خشنودی و درک لذات معنوی نایل می‌گردد و این حرکت استکمالی نفس در دو قوه متمرکز می‌شود، یکی قوه نظری است که غایتش دستیابی به شناخت راستین و توحید و عرفان است و دیگری تحلیله است که این تلبس نفس به صفات مثبت، هنگامی که در نفس ثابت و راسخ شود استوار می‌گردد. از نظر نراقی، فضایل اخلاقی مایه سعادت جاویدان و رذایل اخلاقی مایه بدبختی همیشگی است و سعادت نفس با فضایل اخلاقی و تهذیب نفس گره خورده است و هدف از مباحث تربیتی و اخلاقی، تهذیب نفس و دستیابی به سعادت و رستگاری است.

ملا احمد درباره حقیقت سعادت انسان می‌گوید: از نظر حکما و فلاسفه، حقیقت سعادت نفس همان بهره‌مندی نفس از «عقل و علم» است و از نظر عرفا و متصوفه، حقیقت سعادت «عشق» است و نفس سعادت‌مند، عارف و عاشق پاک‌باخته ذات اقدس الله است ولی از نظر اهل حدیث و ظاهرگرایان، حقیقت و روح سعادت «ترک دنیا و زاهدانه زیستن» است اما در این زمینه نراقی معتقد است حقیقت سعادت نفس چیزی جز «کمال انسان و کسب معارف حقیقی و اخلاق پاک» نیست که حب و انس با خدا، ابتهاجات عقلی و لذات روحانی را نیز شامل می‌شود (عاشوری لنگرودی، ۱۳۸۱).

نراقی درباره راهکار سعادت‌مندی انسان اذعان می‌کند: «عقل تاجر راه آخرت و سرمایه‌اش عمر و مدت دوره زندگانی دنیوی است و نفس در این تجارت یار و مددکار و مباشر فعل او است. سود این تجارت، اخلاق فاضله و اعمال صالحه است که وسیله نیل به نعمت‌های ابدی و سعادت سرمدی برای نفس است و زیانش گناهان و بدی‌ها و اخلاق ناشایست است که موجب عذاب جاویدان و سقوط در جهنم می‌شود» (نراقی، ۱۳۸۸).

با عنایت به مباحث ذکر شده، انسان‌شناسی نراقی دلالت دارد بر این‌که انسان معجون شگفت‌انگیزی از روح و بدن است و موضوع اساسی تعلیم و تربیت روح انسان است؛ از آن نظر که دارای استعداد و قوه است و باید به فعلیت مطلوب و ارزشی و با اراده آزاد برسد همچنین او به اصالت روح مجرد و رابطه متقابل جسم و جان و بقای آن پس از مرگ اشاره دارد.

از این رو در تحلیل نهایی نظریات او موارد زیر قابل بحث و بررسی است:

۱. هستی: انسان به عنوان اشرف مخلوقات و گوهر ناب خلقت معرفی شده است.
۲. نفس (روح): حقیقت وجود آدمی به نفس است و اعمال گوناگون صادر شده از نفس و روح مجرد است که اگر به تعالی روی آورد می‌تواند از ملائک بالاتر برود و اگر به طبیعت و هواهای نفسانی روی آورد می‌تواند به پست‌ترین درجه سقوط نماید.
۳. اخلاق: فضایل اخلاقی مایه سعادت جاویدان و رذایل اخلاقی مایه بدبختی همیشگی

است و سعادت نفس با فضایل اخلاقی و تهذیب نفس گره خورده است و هدف از مباحث تربیتی و اخلاقی تهذیب نفس و دست یافتن به سعادت و رستگاری است.

۴. آزادی: انسان در انجام دادن اعمال گوناگون آزاد است و در نتیجه مسئول اعمال خویشتن است و جبر جایگاهی ندارد و در علت‌های بیماری‌های روانی و اختلالات رفتاری به نفس و درون آدمی توجه می‌کند و به تحلیل و توصیف این رفتارها که ناشی از آگاهی و اراده آزاد افراد است می‌پردازد.

۵. انتخاب: انسان را قهرمان مبارزه در میدان تأثیر و تأثرات می‌داند و اذعان می‌کند انسان باید در این میدان نقش انتخاب‌گری آگاه و عاملی قوی و بااراده را نشان دهد.

۶. عقل: ادراک حقایق امور و تمیز بین خیر و شر و فرمان دادن به افعال نیک و نهی از صفات زشت است.

جدول شماره ۲. بررسی ابعاد وجودی انسان از دیدگاه فاضل نراقی

تفاوت دیدگاه یاسپرس (وجودگرا) و فاضل نراقی (اسلام) در حوزه مطالعات انسان‌شناسی
با دقت در انسان‌شناسی فلسفه غرب (یاسپرس) و فلسفه اسلامی (فاضل نراقی) متوجه تمایزاتی در مباحث انسان‌شناسی هستیم که در این جا دقیق‌تر به بررسی و مقایسه این دو دیدگاه می‌پردازیم:

جدول شماره ۳. بررسی تطبیقی انسان‌شناسی از دیدگاه یاسپرس و فاضل نراقی

بحث و نتیجه‌گیری

با عنایت به مباحث ذکر شده می‌توان اذعان کرد نخستین نکته قابل تأکید در تبیین انسان‌شناسی یاسپرس و فاضل نراقی اهمیت انسان و ضرورت شناخت اوست. در تفکر یاسپرس حرکت فلسفی از توجه به انسان و شناخت او آغاز می‌گردد و اساساً از نظر او تنها روزنه شناخت‌پذیر در مباحث فلسفی وجود انسان است که می‌تواند به خود آگاه شود و از خود بیرون بایستد و با غیر خود ارتباط برقرار کند و این بیرون آمدن از غفلت نکته اصلی فلسفه یاسپرس است. از نظر او کار فلسفه شناختن جهان نیست بلکه بیدار کردن انسان است و انگیزه رو کردن به شناخت جهان و خدا، همانا به خود آمدن و دریافتن خویشتن است. اما از دیدگاه فاضل نراقی شناخت انسان گوهر همه شناخت‌ها و رمزآگاهی از خداوند است. این دو اهتمام گرچه به هم شبیه‌اند ولی دو خاستگاه متفاوت دارند. یعنی گرچه یاسپرس موضوع فلسفه خود را وجود انسانی که تنها دستاویز تلاش فلسفی است و معتقد است این تنها انسان است که در میان همه هست‌ها وجود دارد ولی نظر نراقی به انسان، سعه و وسعت وجودی اوست به گونه‌ای که با شناخت او گویا به همه عوالم و نشئات هستی آگاهی حاصل می‌شود و هر آن‌که او را بشناسد به هستی نامتناهی و متعالی معرفت می‌یابد (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ). گرچه این دو خاستگاه به دو هستی‌شناسی مختلف اشاره دارد ولی تلاش فلسفی هر دو متمرکز بر حقیقتی به نام انسان است.

یاسپرس و نراقی برای انسان، ساحت‌های متعددی برشمرده‌اند. نراقی برای انسان قایل به ساحت‌های عقل، نفس، روح و بدن است ولی یاسپرس این ساحت‌ها را دازاین یا وجود تجربی، آگاهی کلی ذهن و Existens می‌داند و بر این اساس مهم‌ترین ساحت‌هایی که هر دو اندیشمند بر وجود و تحقق آن‌ها در انسان اتفاق نظر دارند نفس و بدن است که در این بین، نفس یا Existens دارای شأن و نقشی اصلی‌تر است.

از نظر فلاسفه هستی‌گرا (یاسپرس) انسان موجودی آزاد است و با انتخاب‌هایی که در زندگانی خود می‌کند ماهیت خود را می‌سازد و سرنوشت خود را رقم می‌زند و هیچ قالب قبلی وجود ندارد که او خود را در آن بریزد؛ بدین سان هستی بر چیستی آدمی مقدم است. بنابراین آنچه در فلسفه یاسپرس می‌توان به روشنی دید تکیه بر فردیت و آزادی فردی و اعتقاد به نسبییت امور به اعتبار بینش و اعتقادات شخصی است اما نراقی در این زمینه اذعان می‌کند که انسان در انجام دادن اعمال گوناگون آزاد است و جبر روانی، اقتصادی، تاریخی، فرهنگی و اجتماعی جایگاهی ندارد. در واقع نظر نراقی مبتنی بر نفی جبرهای اجتماعی است ولی تأثیر عوامل ارثی و ژنتیکی را بر پاره‌ای از صور و رفتار به رسمیت شناخته است یعنی انسان را در عین آزادی و اختیار، مسئول اعمال فردی و اجتماعی می‌داند.

از نظر نراقی انسان دوگرایی است یعنی هم به خیر و هم به شر گرایش دارد که استعداد هر دو در نهاد آدمی وجود دارد و خیر یا شرور بودن هر دو برای انسان یک امکان است که می‌تواند یا واجد کمالات گردد و به اعلی‌ترین صعود کند و یا روی به سوی بدی‌ها آورد و استعدادهای خیر خود را دست‌نخورده باقی‌گذارد و به اسفل سافلین سقوط نماید.

در نهایت یاسپرس و نراقی، هر دو مرگ را وضعیتی می‌دانند که در آن سپهر جمیدیدی از معرفت در مقابل آدمی گشوده می‌شود و بر این باورند که مرگ پایان زندگی نیست و آدمی با مرگ حیثیت تجربی خود را پشت سر می‌گذارد ولی پس از این مرحله، جاودانگی و ابدیت در انتظار من انسانی است که زندگی آگاهانه را معنا دار و هدفمند می‌سازد.

منابع

- اترک، حسین، ۱۳۸۸، «پلورالیزم هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در فلسفه کارل یاسپرس»، فصلنامه تأملات فلسفی، شماره ۴.
- احمدی، بابک، ۱۳۸۲، *هایدگر و پرسش‌های بنیادین*، تهران، نشر مرکز.
- بلاکهام، د. ج.، ۱۳۷۵، *اندیشه هستی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات طهوری.
- بهشتی، محمد و همکاران، ۱۳۸۶، *آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- جمالی، محمود، ۱۳۸۸، «تحلیل و تبیین آرای تربیتی ملا احمد نراقی و مقایسه آن با جان دیویی»، *مجله معرفت*، سال ۱۸، شماره ۱۴۱.
- حمید، حمید، ۱۳۴۳، «انسان‌شناسی در فلسفه‌های بزرگ»، *مجله تعلیم و تربیت*، شماره ۳۸۴.
- حسینی، محمد، ۱۳۸۸، «مروری بر زندگی، آثار و آرای تربیتی ملا احمد نراقی»، *مجله تربیت*، سال ۱۱، شماره ۳.
- خراسانی، شرف‌الدین، ۱۳۵۲، *از سقراط تا ارسطو*، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- رامین، فرح، ۱۳۸۹، «اختیار انسان از منظر صدرا و یاسپرس»، *فصلنامه حکمت و فلسفه*، سال ۶، شماره ۲۳.
- شریعتمداری، علی، ۱۳۷۶، *اصول تعلیم و تربیت*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- عاشوری‌لنگرودی، حسن، ۱۳۸۱، «نفس و انسان‌شناسی از منظر فاضلین نراقی»، *نشریه پیام حوزه*، شماره ۳۳.
- غیائی کرمانی، سید محمدرضا، ۱۳۷۵، *اگزستانسیالیزم فلسفه عصیان و شورش*، قم، ناشر مؤلف.
- کریمی، حسین، ۱۳۸۲، «تعریف و تشخیص انسان از نگاه ملا صدرا و کارل یاسپرس»، *مقالات و بررسی‌ها*، شماره ۷۴.
- گلستانی، سید هاشم، ۱۳۸۶، «انسان‌شناسی از دیدگاه ملا احمد نراقی»، *مجله بصیرت*، سال ۱۰، شماره ۲۷.
- نراقی، ملا احمد، ۱۳۸۸، *معراج السعاده*، تهران، انتشارات زهیر.
- نصری، عبدالله، ۱۳۷۵، *خدا و انسان در فلسفه یاسپرس*، تهران، انتشارات آذرخش.
- نقیب‌زاده، میر عبدالحسین، ۱۳۸۸، *درآمدی به فلسفه*، تهران، انتشارات طهوری.
- یاسپرس، کارل، ۱۳۷۸، *کوره راه خرد*، ترجمه مهید ایرانی‌طلب، تهران، انتشارات خوارزمی.

- Given, L. M., (2008), *Encyclopedia of qualitative research methods*, California & London, Sage Publications.
- Haggerson, N. L., (1991), *Philosophical inquiry: Ampliative Criticism*, In *Forms of Curriculum Inquiry*, SUNY Series in Curriculum Issues and Inquiries, ed. Edmund C. New York, State University of New York Press.
- Jaspers, K., (1967), *Philosophy is for everyman*, A short course in Philosophical thinking, Translated from German by R. F. C Hull and Grete Wels.
- , (1969), *Philosophy*, Translated E. B. Ashton usa, vol 3, Chicago University.
- MacQuarrie, J., (1990), *principles of christian theology*, Second Edition, New York, Charles, Scribner's Sons.